

مرواریدهای سرخ

اصغر فکور

تصویرگر: سید میثم موسوی

۱۸

نوجوان

شماره ۱۴۰۳ آذرماه ۱۴۰۳

عمورضا ریسۀ چراغ‌ها را گذاشت روی میز. مامان بزرگ از روی میز نیم‌خیز شد و نگاهشان کرد. عمورضا دو شاخه را به برق زد. چراغ‌ها شروع کردند به روشن و خاموش شدن و نورشان پاشید توی اتاق. مامان بزرگ لبخند زد و گفت: «کاغذ کشی رنگی یادت نره مادر؟»

عمورضا دستی به ریش سفیدش کشید و گفت: «چشم مادر جان کاغذ رنگی هم می‌خرم!»

هر سال هفتم آذرماه که می‌شود همه جمع می‌شویم خانۀ مامان بزرگ و جشن می‌گیریم. گاهی همسایه‌های کوچۀ مامان بزرگ هم می‌آیند. چای و خرما می‌خورند و برای پدرم فاتحه می‌خوانند. وقتی پدرم شهید شد من خیلی کوچک بودم. مامان بزرگم هم مثل حالا عضا به دست نمی‌گرفت. شنیده بودم وقتی خبر شهادت پدرم را آوردند، دو دستش را به آسمان گرفته و گفته بود: «خدایا! امانتی خودت را قبول کن!» بعد رفته بود توی اتاق؛ همان اتاقی که بابام وقتی نوجوان بوده توش درس می‌خوانده و عکس کشتی به درو دیوارش می‌زده.

از مادرم شنیدم: «آن روز مامان بزرگت تا نیمه‌شب نماز خواند و آهسته اشک ریخت. وقتی از اتاق بیرون آمد به عمورضا و بقیه گفت: فردا حیاط را چراغانی کنید ... شهید عزیز خداست! عزاداری ممنوع!»

فردا هم خودش زودتر رفته بود و قاسم‌برقی را آورده بود تا حیاط را چراغانی کند. این چراغانی هر سال انجام می‌شود. هر سال هم مامان بزرگ عکس بزرگ و قاب‌شده بابام را توی حیاط می‌گذارد. دو تا چراغ لاله روشن می‌کند، لباس سفید نیروی دریایی بابا را که همیشه اتوکشیده است، از

چوب‌لباسی آویزان می‌کند، و بعد می‌رود و می‌آید و با افتخار و شاید هم حسرت به پسر شهیدش، که بابای من باشد نگاه می‌کند!

چند شب قبل که داشتیم خودمان را برای مراسم بزرگداشت بابام آماده می‌کردیم، عمورضا گفت: «هفتم آذرماه را هیچ وقت نباید فراموش کنیم؛ چون این روز با عزت مردم ایران گره خورده است!»





با پویش رمزینه با حماسه‌سازان
پیکان همراه شوید

دو سکوی نظامی خودش به نام «البکر» و «لامیه» استفاده نظامی و اقتصادی می‌کند. این سکوها جایی بودند که می‌توانستند هواپیماهای کشور ما را شناسایی و منهدم کنند. فرماندهان باید برای از بین بردن این خطر جدی کاری می‌کردند. نیروی دریایی و هوایی دست به دست هم دادند و در عملیاتی موفق آمیز این سکوها را نابود کردند! با نابودی سکوهای نفتی، فعالیت‌های نظامی و اقتصادی دشمن دود شد و به هوا رفت. اما دشمن به کمک کشورهای خارجی دوباره مشغول بازسازی این سکوها شد. این موضوع نشان می‌داد که چقدر سکوها برایشان اهمیت دارد. این بار نیروی دریایی با ناوچه پیکان و تگاوران وارد عمل شد. جنگ سختی بین نیروهای ارتش ما و دشمنی در گرفت که کشورهای بزرگ حمایتش می‌کردند!

تعداد زیادی از نیروهای دشمن به اسارت ما درآمدند. حتی یک ناوچه هم از آن‌ها به غنیمت گرفتیم. عملیات به‌خوبی انجام شد و خیلی از نیروهای دشمن فرار را برقرار ترجیح دادند. اما فردای آن روز، درحالی که ناوچه پیکان در حال برگشت از مأموریت انهدام سکوهای دوباره‌ساخته‌شده دشمن بود، مورد هدف چند موشک قرار گرفت و تعدادی از نیروهای نظامی به شهادت رسیدند. اما از آن پس دشمن دیگر هرگز نتوانست مثل گذشته در آب‌های نیلگون خلیج فارس به‌راحتی جولان (مانور) بدهد. حالا چرا این عملیات مهم بود؟ چون اگر دشمن به آب‌های کشور ما مسلط می‌شد، کشتی‌هایی که ما به‌احتاج عمومی را به داخل کشور می‌آوردند، باید یا غرق می‌شدند یا تسلیم!

پس روز هفتم آذر، روز نیروی دریایی، تاریخ شجاعت سربازان دلیر کشور ماست. تا یادم نرفته این را بگویم که مامان بزرگ حرف قشنگی می‌زند. می‌گوید: «بابات مروارید دریا بود ... جای مروارید توی دریاست! دریایی قد دل مردم ایران!»

من الان می‌فهمم چرا این حرف را زده بود! شاید خیلی از ما هم دوست داشته باشیم بدانیم چرا روز هفتم آذر، «روز نیروی دریایی» نام‌گذاری شده است. مطمئنم وقتی بدانیم، برای آدم‌هایی که جانشان را در این راه گذاشتند، ارزش بیشتری قائل می‌شویم.

هفتم آذر قصه نیست! روز هفتم آذر ماه سال ۱۳۵۹ نیروی دریایی ارتش عملیاتی به نام «مروارید» انجام داد تا دشمن بعضی را زمین گیر کند. آن سال‌ها خبر رسیده بود دشمن از

